

بخش رجال

ابوالفضل شکوری

ادوارشناسی رجال

بحثی که امروز در خدمت سروران ارجمند و محترم داریم در راستای بحث قبلی است که قرار شد مباحث مربوط به مسائل نظری «رجال شناسی» یا «شخصیت شناسی» ضمن کنفرانسهای متعددی که توسط اعضای بنیاد صورت می گیرد بررسی شود. در این جلسه من سخن خواهم گفت و امیدوارم که دوستان دیگر هم ما را یاری کنند تا اینجا متکلم وحده نباشیم و در جلسات مختلف عناوین مختلفی را در این راستا و در این زمینه برعهده بگیرند و در پیرامون آن ابراز نظر کنند. موضوعی را که در بحث قبلی به اشاره از آن گذشتیم و اکنون می خواهیم تفصیلاً راجع به آن بحث کنیم مسئله «ادوارشناسی رجال» است.

ادوارشناسی رجال

ادوارشناسی رجال یکی از مباحثی است که در حال حاضر به يك معنی تازه است ولی به يك معنی می شود گفت که سابقه ممتدی در فرهنگ اسلامی داشته و در تاریخ نویسی و شرح حال نویسی، البته به مفهوم ویژه ای، رعایت می شده. و در تاریخ معاصر هم صاحب نظرانی بوده اند - که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد - که راجع به این قضیه اظهار نظر کرده اند. هرچند که نظرات آنها در بعضی از جهات با برداشتی که ما داریم متفاوت است. ولی مهم این است که این مسئله مطرح و

در مدّ نظر صاحب‌نظران بوده و بحث می شده است. اول می پردازیم به تبیین اجمالی مفهوم این اصطلاح و اینکه مقصود ما از «ادوارشناسی» که شاید بتوان آن را عصرشناسی یا اعصار شناسی و یا دوران شناسی نیز نامید چیست.

منظور از «ادوار شناسی رجال»، این است که ما رجال یا شخصیت‌های تاریخی مورد نظر خود را، از نظر «دوره‌ای که در آن می زیسته‌اند» شناسایی کنیم. یعنی اگر ما رجلی را و شخصیتی را از نظر دوره‌ای و عصری مورد کنجکاوی و بحث و بررسی قرار ندهیم، شناخت و اظهار نظر ما درباره او ناقص و گاهی خلاف واقع خواهد بود. وقتی که می‌گوییم «از نظر دوره‌ای»، این دو مفهوم دارد، و به همین دلیل است که می‌توان گفت «ادوارشناسی رجال» دو قسم است: یکی «ادوارشناسی سنی» است و دیگری «ادوارشناسی تاریخی». این دو قضیه باید مدنظر باشد. اینها را توضیح خواهم داد.

اصول اساسی ادوارشناسی

قبل از اینکه این دو اصطلاح، یعنی دو شاخهٔ ادوار شناسی را مورد نظر و بحث قرار دهیم به یک نکتهٔ دیگر باید اشاره کنیم و آن اینکه اصول و عناصر اساسی به وجود آورندهٔ مفهوم و اصطلاح «ادوارشناسی» حول چند محور می‌چرخد. یکی اعتقاد به اصل تغییرپذیری شخصیت آدمی در مراحل مختلف زندگی و عدم ثبات آن در همهٔ مراحل است. ما وقتی که می‌گوییم در یک بحث تاریخی و در یک بحث شخصیت‌شناسانه باید «ادوارشناسی» مدنظر باشد و به آن عمل شود باید بدانیم که این امر مبتنی بر این اصل اولیه است که شخصیت آدمی و منش رجال در مراحل مختلف زندگی ثابت نیست، بلکه تغییر می‌پذیرد. به همین دلیل است که نسبت به تمام ادوار زندگی او نمی‌شود یکسان قضاوت کرد، یعنی مثلاً مانند حافظ‌شناسی و خیام‌شناسی‌های رایج که اینها را بر می‌دارند یک قالب برایشان درست می‌کنند از بچگی تا پیری، و اینها را در همان قالب می‌بینند و در موردشان یک قضاوت می‌کنند. در حالی که اینطور نیست، یک شخصیت در دوران بحران بلوغ ممکن است دیدگاه‌هایی داشته باشد که آنها را در دوران کهولت حتماً ندارد. این قضیه باید در مدّ نظر هر کاوشگری که در زندگی شخصیت‌های برجسته و نوابغ تفحص می‌کند باشد که دوره‌های زندگی هر فرد متفاوت است و اساساً شخصیت آدمی در طول زمان تغییرپذیر بوده و ثابت نیست. این اصلی است پایه‌ای و عنصری است اساسی که ادوارشناسی مبتنی بر آن است.

اصل دیگری که در واقع متفرع بر اصل اول است عبارت از این است که قضاوت درباره شخصیت افراد باید با شناخت مشخصات هر دوره از ادوار زندگی او صورت گیرد. وقتی که ما معتقد شدیم که شخصیت يك فرد در طول زمان ثابت نمی ماند و در دوره های مختلف طبق شرایط زمانی و شرایط تاریخی و محیطی و عاطفی و مسائل دیگر تغییر می پذیرد، طبعاً باید به این قضیه هم معتقد شویم که ضرورت دارد که قضاوت درباره افراد با رعایت و شناخت دقیق مشخصات هر دوره صورت بگیرد، یعنی منحنی شخصیتی افراد باید ترسیم شود. هر شخصیتی در طول زندگی خودش روی يك منحنی حرکت می کند و ما باید بتوانیم این منحنی را در مورد يك رجل در زندگینامه او کشف کنیم. موفق ترین و علمی ترین زندگینامه آن است که بتواند منحنی شخصیتی يك فرد را کشف و ترسیم کند و بر روی مجموع منحنی قضاوت کند. چنین شخصیت شناسی ای است که می تواند يك شخصیت شناسی علمی باشد و در تاریخ مورد استفاده قرار بگیرد.

حالا که اجمالاً مفهوم این قضیه معلوم شد می پردازیم به طرح انواع ادوارشناسی و اقسام و شعبه های آن.

ادوارشناسی سنی

عرض کردیم «ادوارشناسی» دو شاخه دارد. می توانیم يك شاخه آن را «ادوارشناسی سنی» بنامیم و شاخه دوم آن را «ادوارشناسی تاریخی یا حادثه ای» اینها اصطلاحاتی است که ما مناسب دیدیم و اصراری هم روی این اصطلاحات نداریم چون اینها اصطلاحاتی است که برای اولین بار به کار برده می شود، دیگران می توانند نظر دهند و چیزی بهتر، جامع تر و گویاتر ارائه نمایند. ما نیز همان را جایگزین می کنیم. منتها فعلاً با همین اصطلاحات حرف می زنیم. منظور ما از «ادوارشناسی سنی» این است که وقتی می گوئیم يك شخصیت را حتماً باید در مقام زندگینامه نویسی و شرح حال نویسی، ادوارشناسی کرد و حتماً باید منحنی زندگی او را درآورد، منظورمان این است که اولاً، مراحل سنی او را باید در نظر گرفت و باید گفت که در چه مرحله ای از سن خود این کار خاص و این کار فوق العاده یا این کار کذائی را انجام داده است. این بسیاری از قضایا را مشخص می کند. در اینجا باید سخن خود را به يك آیه قرآنی و اظهارنظری از بعضی از نوابغ مسلمین مانند شیخ بهائی رحمه الله علیه، استوار کنیم^(۱). ما در سوره حدید آیه ۲۰ داریم که: «اعلموا انما الحیوة الدنیالعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل

غیث أعجب الكفار نبأته ثم بهیج فتراه مضطراً ثم يكون حطاماً و فی الآخرة عذاب شدید. « زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی است. «لهو» یعنی «سرگرمی». «لعب» یعنی «بازیچه». زندگی دنیا خلاصه می شود در این مفاهیم و این اصطلاحاتی است که ما می گوئیم: اولاً بازیچه است و سپس سرگرمی است. و سپس «تفاخر بینکم»، رقابت و فخرفروشی به همدیگر است. مرحله بعدش تکاثر فی الاموال و الاولاد، به اصطلاح افزون طلبی در دارایی و اموال و فرزندان.

مفسرینی که این آیه شریفه را تفسیر کرده اند همگی گفته اند که این می خواهد مراحل طبیعی زندگی يك فرد را بیان کند. یعنی گفته اند که این در زندگی افراد ترتیب دارد، همین طور که در آیه به ترتیب بیان شده افراد انسانی نیز به همین ترتیب به دنیا می آیند و از دنیا می روند، یعنی در واقع يك منحی سنی و منحی به اصطلاح روانی از آدمیزاد و از کسانی است که در صحنه اجتماع فعالیت دارند. مرحله اول، بازی است. تنها علاقه ای که يك موجود انسانی در کودکی دارد بازی است. سپس اندکی که بزرگتر می شود از بازی به سرگرمیهای جدی رو می کند، بازی نیست، سرگرمی است، جدی تر از بازی، به «لهو» به سرگرمیها می پردازد. این نیز يك مرحله است. مرحله ای بعد از «لعب و لهو» است که مرحله زینت است، یعنی به آرایش و خودآرایی گرایش پیدا می کند، این بحران بلوغ است، در واقع در دوران بلوغ که به بحران بلوغ معروف است به این مسئله می پردازد که جلب توجه کند مخصوصاً از جنس مخالف. اینها ترسیم ماهیت شخصیت آدمی و گرایشها و ویژگیهای روحی اوست. مرحله بعدی مرحله «تفاخر» است، رقابتهای اجتماعی و سیاسی و پستی و مقامی. همین چیزهاست که موجب رشد و ترقی جوامع بشری است، همین تفاخر و همین رقابتهاست. هرکسی می خواهد خودش را جلوتر از دیگری قرار بدهد و این مایه پیدایش تمدنها و حرکتهای اجتماعی و جنبشهای اجتماعی و اصلاحات اجتماعی و ابتکارات و اختراعات و اکتشافات علمی می شود. همه اینها براساس همین تفاخر است و بخودی خود امر مذموم و ناپسندی نیست. این هم يك مرحله سنی است که در این آیه تفسیر کرده اند، حد آن را تا سی الی چهل سالگی ترسیم می کنند. بعد از این، مرحله چهارم یا به قول بعضی از مفسرین این آیه مرحله پنجم شروع می شود. برخیها آنها را در چهار مرحله دسته بندی کرده اند، یعنی لهو و لعب را يك چیز گرفته اند، اما بعضیها آن را ناظر به پنج مرحله دانسته اند. مرحله چهارم، یا پنجم، «تکاثر فی الاموال و الاولاد» است. انسان دیگر در این سنین به آن مسائل لعب و لهو و زینت و تفاخر چندان علاقه ای ندارد و تکاثر در اموال و تکاثر در اولاد برای

شخص مطرح است. یعنی خلاصه می‌خواهد حشمتش زیاد شود، حال چه حشمت قوم و قبیله‌ای و فرزندی و چه حشمت مال و امکانات مالی. البته این هم يك امر غریزی است. این دو را خداوند بی‌جهت در نهاد بنی آدم به ودیعت نگذاشته است، بالاخره فلسفه‌ای داشته است. اگر چنین غریزه‌ای در نهاد آدمی نبود نسل بشر منقرض می‌شد و دنیا به ویرانه‌ای تبدیل می‌گردید. در اثر همین تکاثر در اموال و اولاد است که عمران و آبادیهای روی زمین به وجود می‌آید. در آیه شریفه دیگری می‌خوانیم: «هو انشأكم من الارض و استعمرکم فیها» (هود - ۶۱). خداست که از خاک شما را بیافرید و به عمران و آبادسازی آن رسالت داد. این براساس همان نکاثر فی الاموال و الاولاد است که به وجود می‌آید، منتها اگر این تکاثر در مسیر مشروع حرکت کند و این غریزه هدایت شود موجب آبادی دنیا و بهبود وضع شخصی آن طرف می‌شود، اما اگر در مسیر انحرافی و منحط قرار بگیرد موجب تصادمهای دیگر می‌شود و جنگها و این چیزها را به وجود می‌آورد.

اینها مراحلی است که خداوند متعال که آفریننده بشر و واقف به اسرار وجودی اوست تبیین کرده و به علاوه يك امر عینی هم هست و يك مسئله‌ای است که تقریباً ما آن را لمس می‌کنیم و واقعیت دارد. لذا منظور ما از ادوارشناسی سنی این است که وقتی ما زندگینامه يك فرد را می‌نویسیم و می‌خواهیم درباره او و کارهایش قضاوت کنیم باید این مراحل را در نظر بگیریم و باید این اصول را نیز در نظر داشته باشیم. فرض کنیم يك نفر به زینت می‌پردازد، در آن سنین خاصی که از ۱۷ - ۱۸ سالگی شروع می‌شود تا ۴۰ سالگی مثلاً. خوب، این اولاً کار قبیحی که نمی‌کند و در ثانی، کارهایش را با این انگیزه باید سنجید، با این انگیزه فطری که در وجودش هست. اگر ما این انگیزه را که در وجود هر کسی هست در نظر بگیریم از قضاوت‌های افراطی مضمون خواهیم ماند. رفتار اجتماعی و فردی و تجملهای شخصی آن طرف را اگر با این ملاک مورد مطالعه قرار بدهیم فوری نمی‌آییم تکفیرش کنیم، فوراً نمی‌آییم تفسیقش کنیم. براساس رهنمود قرآنی این را باید در نظر گرفت. یا مسئله تفاخر را، ما اگر اصل تفاخر را مثلاً از زندگی انسان حذف کنیم خوب آن مرحله خاص سنی را هم در نظر نگیریم، قضاوت ما در مورد اشخاص بسیار مبتدل می‌شود. چون می‌آییم و هرچه را که منجر به رقابت می‌شود محکوم می‌کنیم، هرکس که در صحنه اجتماع يك فعالیت می‌کند، يك خودی نشان می‌دهد، ما او را به جاه‌طلبی و این چیزها تفسیر می‌کنیم و او را محکوم می‌کنیم. اما اگر این اصل را بپذیریم که قرآن گفته این مراحل وجود دارد و در منحنی سنی

يك آدم طبيعى حتماً بايد اين مراحل طى شود. آن كسى طبيعى نيست كه در مرحله‌اى و برهه‌اى از زندگيش رقابت و تفاخر وجود نداشته باشد. البته رقابت و تفاخر سالم و سازنده منظور است. كسى كه هميشه منزوى است، در يك گوشه‌اى خزيده و از هيچ چيز خبر ندارد، با كسى هم تصادمى نخواهد داشت و طبعاً مسئله رقابت و تفاخر براى او مفهومی ندارد. اما آن كسى كه جوشش دارد، انگيزه دارد براى زندگى، انگيزه دارد براى حركت، چنين شخصى است كه در وجودش تفاخر هست، در اعمالش رقابت هم تبلور پيدا مى‌كند و در نتيجه اگر ما اين را ملاك قرار بدهيم ديگر نمى‌توانيم هر كسى را كه در صحنه‌هاى رقابت ظاهر مى‌شود به عنوان جاه‌طلب يا به عنوان متفاخر محكوم كنيم. منظورم از تبين اينها، اين است كه نشان داده باشم ادوارشناسى چه نقشى در رجال‌شناسى دارد، واقعاً نقش دارد يا نه، چه نقشى در قضاوتها و داوريهاى رجال‌شناسانه ما و تاريخى ما درباره افراد دارد. مى‌خواهم بگويم كه نقش دارد. همينطور است مراحل بعديش كه تكاثر فى الاموال و الاولاد باشد كه با آن توضيحات قبلى مستغنى هستيم از اينكه اين را جداگانه توضيح بدهيم. اينها هست كه ترسيم شده و در واقع منحنى سنى و منحنى به اصطلاح روان‌شناسى، «تظاهرات روانى» نوع آدمى در طول زندگى است كه در اين آيه شريفه به طور خلاصه به نمايش گذاشته شده و بعدش هم خداوند مى‌فرمايد كه «كمثل غيث» اين مثل باران است. زندگى را به باران تشبيه كرده و زنده‌ها را به نباتات و به گياهان و آدميان را به نباتاتى كه در اثر به اصطلاح نفخ زندگى در وجودش، حلول زندگى در وجودش كه موجب رشدش مى‌شود. مى‌گويد مانند اين بيانى كه كرديم، مشابه آن را در عالم طبيعت كه برايتان عيني باشد داريم. مانند باران است كه از آسمان نازل مى‌شود و نباتات را زنده مى‌كند و به وجود مى‌آورد كه آنهايى كه به خدا و به مبدأ اعتقاد ندارند و كافرند آنها را به شگفتى وامى‌دارد. اما كسى كه به اصطلاح يك نوع خدا را بشناسد و بداند كه اين معلول به كدام علت‌العلل منتهى مى‌شود از اين قضيه به آن معنى شگفت زده نمى‌شود و سپس مى‌بيند كه اين نبات بعد از طى مراحل «يهيج»، خشك مى‌شود. «فتراه مصفراً» زرد مى‌شود. «ثم يكون مصفراً ثم يكون حطاماً» سپس ريز و خرد مى‌شود مثل حطام. «حطام» به آن علفى مى‌گويند كه آنقدر خشك شده باشد كه وقتى دست به آن بخورد، خود به خود بريزد. مى‌خواهد بگويد در واقع زندگى انسان هم نمونه زندگى يك گياه است كه اين مراحل را طى مى‌كند اين فقط، يك تمثيلى است براى اينكه اين قضيه تفهيم بشود. خداوند اين را مثال زده.

بنابراین ادوارشناسی سنی که عرض کردیم ریشه در قرآن مجید دارد و ما آن را از قرآن مجید گرفتیم و علما هم آمده‌اند و آن را با همین دید رجال‌شناسی که ما بدان توجه داشتیم مطرح کرده‌اند. مثلاً در تفسیر «المیزان» ذیل تفسیر همین آیه شریفه - ج ۱۹ فارسی، ص ۳۳۹ - مطلبی از شیخ بهائی بدین شرح نقل شده است:

«از شیخ بهائی رحمه الله نقل شده که گفته است: این پنج خصلتی که در آیه شریفه ذکر شده از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیاتش مرتب بر یکدیگرند، چون تا کودک است حریص در لعب و بازی است و همینکه بحد بلوغ می‌رسد و استخوان‌بندیش محکم میشود علاقه‌مند بلهو و سرگرمی‌ها می‌شود، و پس از آنکه بلوغش بحد نهایت رسید، به آرایش و زینت خود و زندگی‌اش می‌پردازد، همواره ب فکر این است که لباس فاخری تهیه کند، و مرکب جالب توجهی سوار شود، و منزل زیبایی بسازد، و همواره بزبانی و آرایش خود پردازد، و بعد از این سنین بحد کهولت می‌رسد آنوقت است که (دیگر به اینگونه امور توجهی نمی‌کند، و برایش قانع‌کننده نیست، بلکه) بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد، و چون سالخورده شد همه کوشش و تلاشش در بیشتر کردن مال و اولاد صرف میشود.»

این سخنی است که مرحوم علامه طباطبائی از شیخ بهائی در این زمینه نقل کرده‌اند. ما نمونه دیگری نیز داریم از یکی از اهل قلم در تاریخ معاصرمان که بر اساس این آیه یک زندگینامه نوشته است. یعنی شرح حال خودش را بر اساس مراحلی که در این آیه شریفه بیان شده تدوین کرده است. این شخص از نظر مشی سیاسی و فکری و عملی برای ما منفی و نامطلوب است، لکن بحث در شیوه کار علمی اوست و نه موضع فکری و سیاسی او. او همان شیخ ابراهیم زنجانی معروف است که از نظر ما، از جهت فکری یک فرد منحرف بوده و در توطئه قتل مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری نیز نقش مؤثر داشته است. لکن بحث ما در اینجا درباره شیوه‌های مختلف شرح حال نویسی افراد است اعم از اینکه فاسد باشند یا صالح. فرد یاد شده زندگینامه‌ای دارد که هنوز به چاپ نرسیده و مخطوط است. این زندگینامه را بر اساس اصل دوران‌شناسی سنی تدوین کرده است. اکنون من مقداری از اوایل آن کتاب را می‌خوانم تا معلوم بشود که او چگونه این آیه را پایه یک نوع شرح حال نویسی ادواری سنی قرار داده است. می‌گوید:

«بسم الله الرحمن الرحيم. به حسب تقسیم مدت عمر انسانی نسبت به احساسات و میل و اشتغال که در اغلب بشر دیده می‌شود موافق آیه شریفه

«انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد . . .» که هر دوره به ۸ سال مقرر شده، این دوره عمر که من دارم این کتاب را می نویسم موقع طلب تفاخر و علو و برتری بر اقران است که دوره چهارم است.»

یا وقتی که این کتاب را شروع می کند اواخر سال ۱۲۹۶ قمری. در آن وقت این را می گوید:

«۹۶ وارد نجف اشرف شده ام برای تحصیل و تکمیل و یک مصاحبت و مرافقت و گفتگوها و سرگذشت عالی در نجف که با یک نفر رفیق خالد نام در میان گذاشته یک جلد مفصل در آن باب نوشته ام . . .»

«اکنون می خواهم به طور اختصار چه کار در عتبات کردم و چه حالات عارض شده، آن را یادداشت کنم. همه کس امتحان کرده پس از گذشتن دوره بازی بچگی انسان، پس از بلوغ به سن ۱۵-۱۶ یک حال توجه به آرایش بدن و جمال و لباس و پسندیده بودن وضع حال ظاهر و محبوب حال زنان و دختران واقع شدن و احساسات روابط بین مرد و زن و عشق و بالاخره مزاجت و جوشش شهوت و قدرت جوانی و سرگرمی و خوش گذرانی و اطمینان به کمال زندگانی و بی باکی از حوادث و غلبه اقران و میل به زنان در خود می بیند. مشکل ترین مواقع زندگی انسان همین موقع از سن بلوغ تا بیست و چهار و پنج است. وقت هوی و هوس و شهوت و عشق جوانی و پیدا کردن همراهان نیک یا بد، گرفتار شدن به عشق سودبخش یا زیان آور، تأسیس اساس عمر از بابت استقلال خانوادگی و شغل عمری، اشتها نام نیک یا بد که مبنای معرفیت آن شخص میان مردم و تعیین صفت یا سمت اوست، و افتادن به خط راست یا غلط و بالجمله داخل شدن در مجامع انسانی به عنوان استقلال شخصیت خود، به عنوان قطع نظر از انتساب و تحت اداره دیگری بودن است . . .»

«پس از وارد شدن به سن ۲۵ کم کم آن هوس خاموش می شود و حرارت شهوت خنک می شود، اختیار زنی کرده اساس خانوادگی را گذاشته یا اگر نگذاشته آن حرص و میل کمتر می شود، و یا به جایی می رسد . . . و تعهد زائل می شود، بلکه یک حس دیگری در انسان پیدا می شود که این حس با لذات بسیار خوب و لازم است یعنی حس تفاخر و برتری به اقران و ترقی در عالم زندگانی و عقب نماندن از مردمان. هرچند که می شود به واسطه سوء

استفاده این حس بسیار مضر واقع شود، یعنی حس رقابت و رشك و حسد بر دیگران در هنگامی که ببیند دیگری که او را رقیب و قرین خود شمرده از او پیش افتاده، یا ببیند خودش به آن مقام که می خواهد نمی رسد آنگاه حس حسد نفس کار دیگری و بدگویی و افتراء، بله حتی به حد حسد می رسد، حتی به منازعه و مشاجره می رسد و حتی در بعضی به جنگ و قتل و همه خصوصتها می رسد. پس بسیار مواظبت لازم است که این حس انسان را به سوی تکمیل خود براند نه به نقص دیگران. و این حس برتری و شهرت و علو مقام و درك مقامات عالیه و پیشی گرفتن بر اقران محرك انسان است بر کارهای مهم و خطیر. »

آنچه نقل شد نشان می دهد نویسنده، کتاب خود را بر پایه يك ادوارشناسی سنی رجال بنیانگذاری کرده است.

بنابر این ما این نتیجه را می گیریم که ادوارشناسی که يك شاخه آن ادوارشناسی سنی است به هر حال در سابق نیز به يك نحوی مطرح بوده، حالا هرچند که با دیدگاه ویژه ای که ما داریم و می خواهیم مطرح کنیم متفاوت بود، اما براساس این آیه مطرح بوده و در زندگینامه نویسی و تحلیلهای تاریخی باید مدنظر قرار بگیرد و مفید خواهد بود. این يك قسمت از ادوارشناسی است.

ادوارشناسی تاریخی

شاخه دوم ادوارشناسی را ادوارشناسی تاریخی نام دادیم و این هم باید در زندگینامه نویسی مدنظر قرار بگیرد. منظور از ادوارشناسی تاریخی این است که ما به خود آن شخص که در چه سنی بوده و چه وضعیتی را طی می کرده کاری نداریم و این بعد او را بررسی شده فرض می کنیم و فقط به این می پردازیم که در چه مرحله ای از تاریخ می زیسته و چه محیطی داشته. شرایط و جو تاریخی و مرحله تاریخی که شخص زندگی می کرده چه مرحله ای از تاریخ بوده است، این است منظور ما از ادوارشناسی تاریخی.

ادوارشناسی تاریخی و ارتباط آن با طبقات نویسی

این مسئله در فرهنگ اسلامی به نحوی سابقه دارد و علمای ما آن را آورده اند. در مقام شرح حال نویسی راویان حدیث «طبقات روات» درست کرده اند. طبقات روات یعنی هر نسلی از راویان را در يك طبقه قرار داده اند، در

يك دسته و گروه قرار داده‌اند، که با طبقه بعدی و گروه بعدی تنها از نظر زمانی متمایز است. طبقات بدین معناست که از نظر زمانی متمایز است. همین طور ما داریم که آمده‌اند وقتی که شرح حال مفسران شیعه و سنی را مثلاً، شرح مفسران قرآن را می‌خواهند بنویسند «طبقات مفسرین» درست کرده‌اند. مثلاً سیوطی و دیگران راجع به این قضیه کتاب هم نوشته‌اند. از نظر زمانی کسانی را که می‌خواسته‌اند شرح حال نویسی کنند فاصله‌بندی و طبقه‌بندی و دوره‌بندی کرده‌اند. چون دانستن زمان بالاخره خیلی مؤثر است، اگر ما بدانیم که کسی در قرن اول زندگی کرده، با امام باقر(ع) محشور بوده، حشر و نشر داشته، یا فرض کنید که در قرن سوم بوده با شیخ طوسی محشور بوده، این خیلی مهم است، یعنی مهم است که ما از نظر زمانی بدانیم جایگاه تاریخی این فرد کجاست. وقتی که پیدا کردیم جایگاه عمومی تاریخی او کجاست تازه آنجا هم دوره‌بندیهای ریزی باید صورت بگیرد که نمونه آن را در تاریخ معاصر من عرض خواهم کرد. بنابراین، این امر ریشه در فرهنگ تاریخ نویسی و شرح حال نویسی اسلامی دارد.

ادوارشناسی تاریخی به این مفهوم همان «طبقات رجال» معروف است منتها با يك مفهوم دقیق‌تر و تنگ‌تری، که ما مفهوم وسیع‌تری از آن را در نظر داریم. عرض کنم که همین طور شما می‌بینید که مسلمین اصطلاح «صحابی» و «تابعی» و اصطلاح «تابعی تابعی» را درست کرده‌اند. این در تاریخ نویسی و رجال‌شناسی بوده است. به نسل اولی که در حضور رسول الله صلوات الله علیه بودند گفتند «صحابی»، به نسل دومی که آنها را درك نکردند گفتند «تابعی»، به نسل سومی که آنها را درك نکردند ولی اینها را درك کردند گفتند «تابعی تابعی». پس معلوم می‌شود که این همیشه به يك نحوی مدنظر بوده، این قضیه که سعی می‌کردند همواره از نظر تاریخی رجال و شخصیتها را دوره‌بندی کنند، چون فواید زیادی دارد. الآن ما که آن زمانها را درك نکرده‌ایم و آثار آن زمانها را الآن داریم در تاریخ مطالعه می‌کنیم و می‌بینیم این طبقه‌بندیها در جهت دادن ذهن ما و قوت تعلیم ما و صحت برداشتهای ما چقدر می‌توانند مؤثر واقع بشوند.

بله، عرض کنم که از این باب است که در تاریخ نویسی معاصر و شرح حال نویسی معاصر نیز ما معتقدیم که باید ادوارشناسی متناسب با زمان که خیلی با آن طبقات نویسی تفاوت دارد به وجود بیاید. و لذا یکی از اصول و قواعدی که در رجال‌شناسی ما مطرح می‌شود تکیه بر ادوارشناسی رجال است. مطالعه رجال با ادوارشناسی به کشف منحنی زندگی يك شخصیت منجر می‌شود. این امر از دید

گذشتگان ما، رحمة الله عليهم، مخفی بوده است. نکته تازه‌ای که در این قضیه و برداشت ما هست اولاً، گسترش حوزه شمول این مفهوم و این اصطلاح است. ثانیاً، شیوه و انگیزه کاربرد آن است که کشف يك منحني شخصیتی است، و ما برای همین است که این متد را بکار می‌بریم، هم از نظر سنی، هم از نظر جایگاه تاریخی و دوره تاریخی.

مراحل هفتگانه در تاریخ معاصر ایران

من در کنفرانس قبل عرض کردم، ولی چون آن بحث کلی بود و در چارچوب يك بحث کلی قرار داشت، لذا مجبور هستم که اینجا به اجمال آن را تکرار کنم که به قضیه مربوط است.

در تاریخ معاصر ایران ما اگر خوب بخواهیم رجال را بشناسیم باید آن را به مراحل هفتگانه تقسیم کنیم. هفت مرحله برجسته در تاریخ معاصر ایران وجود دارد:

مرحله اول، رجال دوره بیداری

مرحله دوم، رجال دوره مشروطیت

مرحله سوم، رجال دوره سردار سپه و دوره کودتای قزاقان و روی کار آمدن سید

ضیاء و عواقب آن.

مرحله چهارم، رجال دوره بی‌ثباتی سیاسی و بحران نفتی که از سال ۲۰ به

بعد شروع می‌شود تا ۲۸ مرداد.

مرحله پنجم، رجال دوره ۲۸ مرداد یا کودتای یانکیها.

مرحله ششم، رجال عصر نهضت اسلامی است که از ۱۵ خرداد به بعد دقیقاً

شروع می‌شود.

مرحله هفتم، رجال عصر جمهوری اسلامی است که بعد از ۲۲ بهمن

۱۳۵۷ را شامل می‌شود.

به اعتقاد ما اگر بخواهیم رجال و شخصیت‌های معاصر ایران را به‌گونه‌ای علمی

بشناسیم باید این مراحل را در تاریخ ایران به حساب آوریم و ببینیم که آیا يك رجل همه

مراحل را درك کرده یا نه، که طبعاً درك نکرده، و هر مرحله از این مراحل را که درك

کرده منحني زندگی او را - برای نوشتن يك زندگینامه - باید براساس این دوره‌ها ترسیم

کنیم و مشاغل و پست‌های او را در این ادوار، در آن منحني مشخص کنیم، تا اینکه

از این طریق معلوم بشود در چه مرحله‌ای فلان عمل خیانت حساب می‌شود (مثلاً

پذیرفتن پست وزارت) و در چه مرحله‌ای خیانت حساب نمی‌شود. براساس

ادوارشناسی است که ما می‌توانیم به این قضاوت برسیم و غیر از این راهی نداریم. این قسمت را بیش از این توضیح نمی‌دهم و به همین مقدار کفایت می‌کنم. در اینجا لازم است به یک نکته دیگری توجه شود که در تکمیل این بحث سودمند است. تا اینجا بحثی که داشتیم زوایایی چند از بحث را روشن کرد و در نتیجه می‌توان گفت که اولاً مفهوم ادوارشناسی روشن شد. ثانیاً، شاخه‌های ادوارشناسی معلوم شد. و ثالثاً، نتیجه گرفتیم که چه نتایجی به‌طور طبیعی بر ادوارشناسی از نظر شرح حال نویسی مترتب است، که از آن جمله بود کشف منحنی شخصیتی اشخاص. در جمع‌بندی بحث طبعاً به این نکته هم وقوف پیدا کردیم که شخصیتها سیر جهتگیری زندگیشان الزاماً رو به تکامل نیست. یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم که یک فرد حتماً یک سیر زندگی خاص از ضعف به کمال و از انحطاط به تعالی داشته است، این‌طور نیست. گاهی از تعالی به انحطاط برمی‌گردد، گاهی از انحطاط به تعالی، گاهی بینابین است. حالت‌های متفاوتی داریم در شرایط مختلف. اما بعضی از محققین معاصر و جامعه‌شناسان معاصر وجود دارند که این قضیه را به‌نحو دیگری ترسیم کرده‌اند. ما می‌خواهیم در این قسمت از بحثمان به نقد و بررسی این دیدگاه پردازیم.

نظریه دکتر شریعتی

تا آنجایی که من دیده‌ام مرحوم دکتر علی شریعتی است که در کتاب درس‌های اسلام‌شناسی حسینیّه ارشاد در آن بحث آخرش، شاید درس یازدهم به این مسئله پرداخته. در آنجا زندگینامه مارکس را نقد و بررسی کرده می‌خواهد بگوید که چگونه ما باید زندگی مارکس را در بیاوریم. در واقع سخن ایشان نقدی است بر زندگینامه نویسی‌های نوشته شده در مورد مارکس، که البته در مورد مارکس حرف ایشان درست است اما آن تعمیمی که ایشان می‌دهند به نظر می‌رسد درست نباشد. یک قسمت از حرف‌های ایشان هست که ما هم با آن موافقیم و آن، این است که زندگینامه یک شخصیت را نمی‌توان در یک قالب - همین‌طور که من در اول اشاره کردم - دید. باید در فرازهای مختلف او را دید ایشان می‌گوید:

«این از اشتباهات عموم است که از شخصیتها به صورت یک متفکر و فرد مطلق یاد می‌کنند و به عنوان یک شخص نام می‌برند، می‌گویند «حافظ» چنین عقیده‌ای دارد، «ابوالعلاء معری» نسبت به مذهب، جهان و فلسفه چنین بینشی، و مکتب شعری و اعتقادی و فلسفی «خیام» این است. «مارکس اینچنین» معتقد است. «پرودون» آنچنان و «سن سیمون» به نوعی

دیگر و . . .

اینان افراد بزرگ را در فرهنگ، در علم، در ادب، در فلسفه، در تاریخ، با خود و افراد معمولی که می شناسد مقایسه نمی کنند [خودشان در حال تحول بوده اند، چطور آنها در حال تحول نباشند؟] همه را عنصر مجرد لایتغیری می بینند که در تمام ادوار زندگیشان یکسان بوده اند و هیچ تغییر و دگرگونی نپذیرفته اند. این است که همه شعرها و غزلها و سخنان و نظریات يك شاعر، یا يك متفکر را به صاحب این شعر و این مکتب منسوب می کنند در حالی که شاعر این شعر، و صاحب این مکتب، انسانی بوده که در طول زندگی دورانه‌های گوناگون دیده، تحولات فکری و روحی مختلف یافته، و بی شک به عنوان يك اندیشمند از ابتدای دهان گشودن و آغاز گفتن و سرودن، تا پایان زندگی و دم فرو بستن نمی توانسته یکسان و یکنواخت باشد و از رشد و دگرگونی دور بماند. همچنانکه هر انسان زنده‌ای که متحجر و مقلد نباشد - که اگر باشد لایتغیر می ماند و حرف همیشه اش یکی است - و مرد اندیشه و تحقیق و آزاداندیشی باشد، همواره گذشته خویش را انتقاد و تصحیح می کند، و تغییر کار و زبان و ذائقه، و حتی جهت می دهد و گاه به صورت انقلابی عوض می شود. »

این راجع به آن قسمت، ایشان مثالهای دیگری هم می زند از ابوالعلاء معری، که مثلاً يك جا از الحاد سخن گفته، حرفهایی زده که بوی الحاد یا صراحت به الحاد از آنها فهمیده می شود. می گوید که مثلاً این سخن را گفته: «اثنان اهل الارض: ذوعقل بلا دین و آخر ذودین لاعقل له» [یعنی] مردمان دو دسته اند: یا متدین بی عقلند، یا عاقل بی دین. » سپس اضافه می کند:

« و همین ضد دین را در جایی دیگر می بینی که با لطیف ترین کلمات که از ایمان و حتی شدت عشق و ایمان به علی و حسین حکایت می کند، سخن می گوید: «همیشه بر چهره روزگار از علی و فرزندش دو یادگار هست، صبح [یعنی] سرخی فلق، و غروب [یعنی] سرخی شفق. روزگار هر روز قطعه‌ای از خون علی و حسین را به بشریت نشان می دهد. »

بعد می گوید که اگر ابوالعلاء را ما بخواهیم بگوئیم يك شخصیت بوده، پس نسبت این حرف با آن حرف چیست؟ معلوم می شود این در ادوار مختلف زندگی خود مراحل مختلفی داشته است، سنین جوانیش با این سنین پیریش که این حرفها را راجع به حسین و علی و اینها گفته فرق می کند. اینها را در دوران پختگی گفته،

آنها را در دوره همان تفاخر و زینت. ما باید به این مسئله توجه داشته باشیم. این قسمت را ما قبول داریم. . . .

ابوالعلاء، يك جائی می آید اصلاً خدا را می گوید که هست و قبول دارم، معاد را می گوید هست، می گوید من نابینا هستم، و خدا را شکر می گویم که کورم کرد تا زوی مردم را نبینم و چشمم به هیچ يك از این موجودات پلید نیفتد! و دغدغه‌ام این است که در قیامت بینیم برانگیزد و به عذاب دیدن دیگران گرفتار شوم. خوب، این اعتقادش به خدا و معاد و قیامت و اینها را نشان می دهد، و این حرفها متناقض است و از طرفی از يك شخص هم هست. اگر ما ملاك ادوارشناسی را در نظر بگیریم و آن منحنی را نداشته باشیم، نمی توانیم ابوالعلاء را تحلیل کنیم. شخصیت‌های معاصرهم همین طورهستند. این قسمت حرف ایشان همان حرفی است که ما هم قبول داریم. اما ایشان حرفی دارند که راجع به مارکس است. ایشان می گویند که مارکس مثل هر فردی زندگیش سه مرحله داشته است. هر فردی در طول زندگی خود سه مرحله را پشت سر می گذارد:

اول، مرحله دست و پا زدن در میراث گذشتگان است.

دوم، مرحله طغیان و عصیان بر آنچه که به او تحمیل شده است.

سوم، مرحله بازیابی خویشتن و شناخت و پذیرش ارزشهای اصیل.

بعد ایشان براساس این ملاك زندگی مارکس را، یعنی زندگینامه‌های مربوط به مارکس را نقد می کند. می گوید که اینها نیامده‌اند مارکس را در این سه مرحله ببینند. مارکس يك زمانی از پیروان شیفته هگل ایده‌آلیست بوده و در آن عالم تجرد و خیال‌گرایی سیر می کرده و بعدش دوران جوانی اوست که عاشق دختری می شود و کلیسا و روحانیون اروپا با ازدواج او مخالفت می کنند و از آنجا عقده‌ای ضد مذهبی و ضد کلیسایی در او پیدا می شود و خلاصه مرحله عصیان و طغیان اوست. بعد يك مرحله‌ای هم در آخرها دارد که مرحله بازیابی خویشتن است، که يك خرده حرفهای عاقلانه‌ای زده است. این مارکسیستها همه حرفهای مارکس را جمع می کنند به عنوان مارکسیسم. آن اول و آخرش را، شعرش را، تحلیلش را، با هم مندرج می کنند و يك چیزی درست می کنند و این غلط است. این خلاصه حرفهای دکتر شریعتی است.

نقد نظر دکتر شریعتی

این را ما هم قبول داریم یعنی این مثال، مثال درستی است. زندگینامه‌های مربوط

به مارکس، اظهارات مربوط به مارکس یک چنین برداشت غلطی دارند. اما ایشان این امر را تعمیم می دهند و می گویند در مورد هر رجلی این را باید در نظر گرفت. یعنی هر رجلی این سه مرحله را طی می کند، که نتیجه این می شود که آدم همیشه به اصطلاح بعدها خوب بشود. حالا خوبی مارکس هم به معنی آن خوبی مورد نظر مانبوده، ولی اجمالاً این طور نیست. ما گاهی کسانی را داریم مثل میرزاده عشقی، در تاریخ معاصر خودمان. اولش بله! منحط بوده. بعداً خوب شده. یا جلال آل احمد را داریم که اولش مذهبی بوده، بعد توده ای شده، بعد دوباره به مذهب برگشته. یک نمونه های این جوری داریم. اما نمونه های بسیار فراوانی را نیز داریم که خلاف است. آقا محمدخان قاجار را داریم که اولش مفسر قرآن بوده، حتی تفسیر قرآن نوشته بوده، فقه می خوانده، نمازخوان بوده، متدین بوده، آخرش می آید می شود آقامحمدخان کذائی، که از کله های مردم کرمان کوهی درست می کند، و چشمهایی که از مردم کرمان درمی آورد سطلها راپر می کند. این آقامحمدخان می شود و آن کارها را می کند که آدم از شنیدنش می لرزد. یا مثلاً نادرشاه افشار را داریم که اول یک شخصیت مطلوب و خوبی داشته که آن جریان وحدت اسلامی مغان و به اصطلاح امروزیها «سمیناز مغان» را راه می انداخته و آن حرفهای خوب و قشنگ را می زده، بعد می شود آن نادرشاه کذائی که تنها وسیله مقابله اش با مردم مکحون کردن آنها و یا بریدن سر آنها بوده است. همیشه این طور نبوده که رجال از انحطاط به تعالی بروند، رجال گاهی شده از تعالی به انحطاط برگشته اند. منتهی اگر ما یک منحنی رسم کنیم این را باید بپذیریم که اولاً (این یک اصل است) زندگی هیچ رجلی نمی تواند ثبوت داشته باشد، بلکه متغیر است. ما زندگی نامه افراد را باید در چارچوب یک منحنی ببینیم، حال این منحنی او را یا در حال صعود نشان می دهد و یا در حال نزول و انحطاط، نه اینکه فقط یک بعدی باشد. این قسمت از حرف ما هم نقد گونه ای بود بر حرفهای آن مرحوم.

خلاصه و نتیجه

مجموعاً نتیجه بحثهای ما این می شود که رجال را بدون ادوارشناسی سنی و ادوارشناسی تاریخی نمی توان مورد قضاوت علمی قرار داد و جرح و تعدیل کرد. در این روند باید توجه داشته باشیم که برخلاف دیدگاه مرحوم دکتر شریعتی جهت سیر زندگی افراد انسانی و شخصیتها و نوابغ لزوماً از پست به عالی و از بد به سوی خوب نیست و طبق شرایط محیطی و زمانی وضعیت افراد تفاوت پیدا می کند و باید یک

منحنی شخصیت‌شناسی درست بشود که آن منحنی این سیر صعودی و یا نزولی را به نمایش بگذارد. این خلاصهٔ عرایض بنده راجع به بحث ادوارشناسی و شیوهٔ کاربرد آن در بحثهای تاریخی و رجالی بود که امیدوارم با اظهار نظر دوستان و اندیشمندان انشاءالله خامی‌ها و کاستی‌های آن زدوده شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱) «این مطلب را علامه طباطبائی (ره) در حاشیهٔ رسالهٔ مخطوطهٔ الانسان فی الدنيا از شیخ بهائی نقل کرده‌اند و نیز تفسیر المیزان ج ۱۹ در ص ۱۸۸ ضمن تفسیر این آیه از سورهٔ حدید، از مرحوم شیخ به واسطهٔ نقل نموده‌اند.» به نقل از معادشناسی، تألیف سیدمحمد حسین طهرانی؛ انتشارات حکمت، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۹.